

بسط الله وكلمه الله الى الناس والسلام عليك وهر كه طلب كنه خشنودى مردم را به ناستنودى خدا بگذار و  
 اورا خداى تعالى و كار با حق اورا بسوى خلاق و نصرت ندهد و دفع نكند شر ايشان را از سوى يعنى اصل رضا  
 خداست اگر اين شده خلق هم راضى و مطيع شوند و اگر آن نيست نه آن شود نه اين رواه الترمذى در روايات  
 كه عقيل بن ابى طالب رضى الله عنه نيز و امير المؤمنين على بن ابى طالب آمد و شكايت از فقر و فاقه خود كرد و امير  
 بطريق خشم و امر تجبى نيز فرمود بر ويد و كا نهامى مردم را بشكند و فغانهاى مردم را و بران كنىد و هر چه بيايد  
 بردارد و بخورد و عقيل گفت اين چون روا باشد فرمود پس من چكار كنم اگر نزد من چيزى بيايد بشما ندهم عقيل  
 خشم كرد و برخاست و بر معاويه رفت معاويه قدر او را بشناخت و اكرام كرد و آمدن او را نزدوى از نزدى  
 غنيمت دانست و احسانها كرد و وصلها داد پس روزى بعقيل گفت چه باشد كه اگر بر منبر بر آئى و احسان موانست  
 مرا كه با تو كرده ام بيان نمائى تا مردم نيز بدانند كه من چه كرده ام عقيل برخاست و منبر آمد و گفت ايها الناس  
 على رضاى خدا حجت و خوشنودى وى خواست و ما را از خود ناراضى و ناستنودى گردانيد معاويه رضاى ما  
 و خوشنودى ما را مقدم داشت بر رضاى حق تعالى و ما را خشنود ساخت و خدا را ناستنود معاويه گفت يا عقيل  
 اين چه سخن است و چه شكرازه نعمت است كه تو گفتى گفت ديگر چه كار كنم آنچه بيان واقع بود كردم پس برخاست  
 و نزد على آمد و عذر خواست و اين مکتوب عايشه نيز ايمائى دارد بان كه در اینجا چيزى از اين حال بود و الله اعلم

فصل الثالث

عنه ابن مسعود قال لما زلت قلت ابن مسعود چون آيت فسروا آدم الذين آمنوا  
 ولم يلبسوا ايمانهم بظلم ان كسانى كه ايمان آوردند و ظلم نكردند ايمان خود را بسيو چه ظلم و آخر آيت اين است كه ايمان  
 لم يلبسوا ايمانهم بظلم را من است و ايشان راه رست يابند گانند كه ما به چون ظلم را بر خطا و  
 حمل كردند شوق ذلك سخت و و شوار آمد اين معنى على اصحاب رسول الله بياران پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم  
 و قالوا گفتند يا رسول الله اينالم ظلم نفسه كذا مكي از است كه ظلم نكردن نفس خود را و تحبب و از احد نكردن و گناست  
 از وى بوجود نيايد فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس ذاك انما هو شرك بل من لم يظلم نفسه لم يظلم غيره  
 بظلم آنچه شما فهميده ايد از معصيت نيست مراد از ظلم اينجا بگر شرك پس ازان تائيد آور و در راه او شرک از ظلم فرمود  
 الم تسمعون قول لقمان لابنه ابانشيده ايد شما قول لقمان را در بنده دادن هر چه خود را يابنى لا تشرك بالله ان الشرك  
 بظلم ظنينم اى سپردن شريك كردن چيزى را بخدا بدستى در استى كه شرك ظلمى است بزرگ و درين آيت شريك  
 ظلم تقبضيه انصراف مطلق بجامل معمول بظلم است چون آنحضرت تفسير باين كرد لا بد مراد الله تعالى همين باشد اگر  
 گوئيد خطا ايمان بشرك چه صورت دارد و شرك كند ايمان است نم خطا و مزج معصيت با ايمان تصور است و محاسبه  
 از اینجا باين وادى رستند كه از ظلم معصيت فهميدند بواجب آنكه خطا ايمان بشرك واقع چنانكه مشركان كه ايمان ادا

و بت پرستی میکرد و بتان را در عبادت شریک میساختند شرک در وجود خالقیت و عبادت میباشد و عبادت  
 مراد شرک در عبادت است و نص هر آن بدان ناطق است و بجای که میفرماید و ما یؤمنون اکثرهم بالاعلام الا وهم  
 مشرکون ایمان سنی آری پیشترین ایشان مگر در حالیکه ایشان شرکاتند یا مراد ایمان با آوردن بزبان است و شرک  
 گناه داشتن در اول چنانکه حال منافقان است که خلط کرده اند ایمان ظاهر را بشکر باطن و فی روایت و در روایت  
 باین لفظ آمده که لعین هو کما تظنون نیست مراد از آیت ظلم چنانکه شما گمان می برید مراد شرک است و خلط او با ایمان  
 آنها هو کما قال لقمان لا بد نیست آن مگر چنانکه گفت لقمان مر سپه خود را متفق علیه ۲۰ و عن ابی امامه ان رسول

صلی الله علیه و آله و سلم قال من شکر الناس منزله یوم تمیته از بدترین مردم از روی تمسب روز قیامت تمسب  
 از هب آخرت بدینا غیره بنده است که بر آخرت خود را بر باد داد بسبب دنیا و غیر خود یعنی دنیا برای دیگر حاصل  
 بسبب آن ظلم بر مردم کرد و چنانکه عمال و اعموان ظلم کنند و احتمال دارد که معنی آن باشد که دنیا داری را بجهت  
 دنیا تعظیم کرد و اطاعت نمود و بسبب آن وزری با خرت بر دو نفس خود ظلم کرد و معنی اول ظاهر تر بلکه مشعشع است

فانهم رواه ابن ماجه ۲۰ و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدوا و این بخش دوا و این  
 جمع دیوان کسب و ال و فتح نیز آمده کتابی که نوشته میشود و روی نامهای شکر بیان و موجب ایشان دوا و کس که  
 دیوان ساخت امیر المؤمنین عمر بود و ماده لفظ برای قرب و جمع است و دیوان نیز ازین جهت گویند که مجمع است و رو  
 صحف و قرطیس و یار دیوان بدل از دوا است و اصل وی دوا و این است و لهذا جمع دوا و این آمد و الا دیوان بود

که ذاتی الصالح پس می فرماید دیوانها سه است و مراد بان اینجا صیغته اعمال است دیوان لا ینقر المدکی صحیفه است  
 که نمی آرزو خدای تعالی چیزی را که در دست و آن که ام است الا شرک بالمد صحیفه که در روی شریک گردانیدن  
 چیزی را بجهت است بقول المد عز وجل ان الله لا ینقر ان لشرک به میگوید عز وجل که خدای تعالی نمی آرزو شرک را  
 و دیوان لا ینقر المد لعلی و هم صوبه است که محل نیکداری و آرزو خدای تعالی و البته حکم میکند بدان و آن که است

ظلم العباد فیما بینهم حتی تقبض بعضهم من بعض سلم بندگان بیکدیگر تا آنکه قصاص ستانند بیکدیگر الهی بعضی از ایشان را  
 از قبضه و اگر راضی گرداند ایشان را از یکدیگر آن نیز حکم است چنانچه در احادیث آمده و دیوان لا ینقر  
 به سوم صحیفه است که باک نذار و حق سبحانه بان اگر خواهد مقتضای آن حکم کند و اگر نخواهد نکند آن چیست ظلم العباد  
 فیما بینهم و بین المد ظلم بندگان است میان خود و میان خدای تعالی تقصیر در حقوق المد فذاک الی المد پس آن موقوف  
 و مفوض است با رادت الهی ان شاء الله و ان شاء الله و ان شاء الله اگر خواهد عذاب کند بنده را بران عمل و اگر خواهد

از سر آن و عذاب نکند پس معلوم شد که حقوق العباد البته مواخذ است و در حقوق المد شرک منفور نبود بانه  
 در مشیت حق است ۲۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایاک و دعوته لظلم



چنانچه در امر معروف و ملاحظه استلزام تکلف است فانهم دیگر آنکه امر معروف و نهی منکر واجب است باجماع است  
و کتاب سنت بدان مطلق است بان مراتب که در حدیث آئیده بیاید و هر که ادای واجب کرد و مخاطب قبول نکرد  
واجب از ذمه وی ساقط شد بعد از آن چیزی بروی لازم نیست و گفته اند که فرضیت آن بطریق کفایت است و هر که  
شکمن است بران نکند آثم نیست و گاهی منکر بر عین نیز گرد و چنانکه منکر در جای است که یکی را بدان علم است و غیب او  
کسی نمیداند مهربان شخصی فرض باشد به غیر او و در واجب امر معروف شرط نیست که امر خود نیز فاعل باشد ولی آن نیز  
درست است زیرا که امر کردن نفس خود واجب است و امر کردن غیر واجب دیگر اگر یک واجب فوت شود ترک  
واجب دیگر جایز نباشد و آنکه واقع شده که لم تقولون مالا تفعلون بقیه در تسلیم که ورود آن در امر معروف و نهی منکر باشد  
مرا و زجر و منع از ناکردن است نه از گفتن اما تنگ نیست که اگر خود بکند بهتر است چه امر از کسیکه خود تمثل نیست  
تا اثری نکند و امر معروف و نهی منکر مخصوص باهل ولایت نیست و امر و الی نیز در ان شرط نه و احاد و سلمین را امر  
که امر و نهی کنند اما زون کشتن را امر و الی شرط است و انکار در متفق علیه است اما در مختلف فیه انکار توان کرد خصوصا  
بر ذمه کسیکه گوید بر مجتهد مصیب است و امر معروف و نهی منکر باید که بطریق رفیع و ملائمت بود و برای خدا بود نه برای نفس  
تا تاثیر کند و بران ثواب بهتر است که در دو گفته اند که نصیحت در ملائمت است و با لسان التوفیق ۳۰۳ الفصل الای

عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال من رای منکم منکر اقلین غیره بیده هر که منید از شما  
ناشروعی را پس باید که تغییر دهد او را و باز دارد مردم را از گردن آن بدست خود یعنی بزور کشیدن و نخستین برتر  
و برهم زد و اگر توان تغییر داد بدست فان لم یستطع فبلسان پس اگر نتواند تغییر داد بدست پس باید که تغییر دهد بزبان  
خود و منع و درستی و دشنام فان لم یستطع فقلبه پس اگر نتواند تغییر داد بزبان و بدست پس باید که تغییر دهد بدین  
و شورش دل و عزم بر تغییر آن بدست و بزبان بر قدرت و عداوت و بجانب فاعل آن نه مجرد انکار و بی نصیحت  
و ذلک نعمت الایمان و آن تغییر بدل تنهاست ترین ثمرات ایمان و مقتضیات افعال اوست رواه مسلم ۲۰۰

وعن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل المدین فی عدو و الله عال و مثال او بان  
کنند یعنی سستی و نرمی کننده در حد و شریعت که خدا نهاد و وضع نموده است و الواقع فیها و آنکه افتاده است  
در حد و خدا یعنی از کتاب سب که معاصی را و در اهنت آن بود که منکر ی بنید و تغییر ندهد و نهی نکند با وجود قدرت بران  
بجست شرم یابی عینی دین یا جانب داری کسی در شوت گرفتن بود لغت در اهنت و مدارات بیک معنی آمده است  
اما در شرح خصی و مدارات آمده و مذموم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن است و فرق میان مدارات در اهنت چنان گشته  
که مدارات آنچه است ضابطه دین و نگاهداشت از تشویش وقت و دفع ظلم ظالمان بسیارند و در اهنت آنچه برای حفظ نفس و طلب  
دنیا و طلب سماع از مردم و بیایگی در دین بکنند پس میفرماید که مثال عدو و خدا و اولی در ان حد و

مثل قوم استهمنه شمال و حال قومی است که شستند و کشتی و قرعه انداختند تا بهر جا که قرعه بنام کس برآید شستند چنانکه  
 عادت شکر کاستند فضا بعضی در آنها و صابون بعضی در آنها با کس شستند بعضی در جامی است از کشتی و شستند بعضی  
 در جامی بلند از روی نکان الاهی فی اسفلها پس بود آن سیکه در پایان کشتی است بر بالمار علی الدین فی اعلاها میگذاشت  
 تا بهر آن کسان که در بالا کشتی نشسته اند فضا و آب پس از آرمی کشیدند بالا نشینان بدان معنی آن که از پایان به بالا می آمد  
 و آب میبرد و در وقت آب برودن برایشان میگذاشت و بعضی گفته اند که مراد آب بول و غائط است که در میان میگذرد  
 بالا می آورد و تا در دریایند از دور آورده برایشان میگذاشت و این کشیدن درین صورت ظاهر است فاضله  
 فجمع غیر اسفل السفینه پس گرفت آن کس که در پایان کشتی است و میگذاشت بر بالانشینان کان باب و ایند می کشیدند  
 ایشان از آن تیری را و کاویدن گرفت پایان کشتی را تا آب گیرد و بول و غائط اندازد از آن راه فاضله پس آمدن آن عادت  
 او را فضا و مالک پس گفتند آن جامعه چه شد بهت ترا و چه کاری میکنی که می گویی کشتی را قال تا و تیم بی و لا بدی من الما گفت  
 ایند کشیدن شما بسبب بالا آمدن من و گذشتن من بر شما آب و چاره نیست مرا از آب گرفتن یا از بول انداختن این است  
 ازین قصه بنا بر عرف و عادت و بیان واقع و تقریب کافتن کشتی است و مقصود در بیان حال و شمال و جهت اینست که در  
 فتن اخذ و اعلی بد پس اگر بگیرند آن قوم بالا نشین دست آن مرد پایان را که کشتی میبگافت و باز دارند او را ازین کار  
 آنچه و نخواهند استگاری میدهند او را و آنچه از باب افعال است و آنچه از باب تفعیل برستگاری میدهند و آنها می خورند  
 از غرق و هلاک و آن تر کوه و هلاک و هلاک و هلاک و اگر بگذرانند او را تا بجا و کشتی را هلاک میگردانند او را و هلاک میگردانند  
 همچنین اگر منع کنند فاسق را از نس و باز دارند او را از آن خلاص میگردانند او را و خود را از عذاب خدا و اگر بگذرانند هلاک  
 میگردانند او را و خود را و فرود می آید بر سر ایشان عذاب رواد انجاری ۳۰ و عن اسامه بن زید قال قال رسول الله صلوات  
 علیه و آله وسلم سبب ما یلربل یوم القیمه آرد و میشود مردی را در روز قیامت نعلی فی النار پس انداخته میشود در آتش و درخ  
 فتنه فی النار پس بیرون می آید سرعت می افتد و در آتش اندلاق بیرون آمدن است چنانکه شمشیر  
 از نیام ناکشیده بیرون نشد و آفتاب جمع قتب بکسی یعنی رود و فیطن فیها کطن اگر بر جاده پس آس میکند و در پای خود را  
 میگرد و گوی و پایمال میکند و در باره می آس کردن خر خراس آرد و آسای خود بخیم اهل النار علیه پس گوی آید و در خان  
 که همراه وی در آتش افتاده اند بروی فیقه لون ای فلان ماشاکم پس میگویند ای فلان چه کاری میکنی تو ایس کنست نامرنا  
 بالمعروف و نهنا ما عن است که آیا نبوده تو که امر میکردی ما را بمعروف و نهی میکردی از منکر قال است امرکم بالمعروف و الا  
 گفت بود من که امر میکردم شما را بمعروف و خود نیکردم آنرا و آنها کم عن المنکر و آیه نهی میکند من شما را از منکر و خود  
 میکردم آنرا متفق علیه ازینجا معلوم شود که دیگر از امر و نهی کردن و خود بدان عمل نمودن موجب عذابت است و سابقا  
 معلوم شد که این جهت عمل نمودن است نه جهت امر و نهی کردن که اگر این را بهم بکنست حق تر میگردد و از اثر بر وجه

و اینست



و بعضی نفسان گفته اند که مراد باشد از این آیت انکار و نهی منکر است و برین معنی این حدیث تفسیر آیت میشود و مراد بعضی مردم  
عذاب است و مراد بانفس که مسلمان اند یعنی لازم گیرید بر خود اصلاح بیکه گیر از زبان بکنند شمارا ضلالت و معصیت چون  
هدایت باشد و منع و نهی از ان می کرده باشد و رواه ابن ماجه و الترمذی و صحیح روایت کرد این حدیث را ابن ماجه

و ترمذی و تصحیح کرده و آنرا ترمذی و فی روایة ابی داؤد و در روایت ابی داؤد و ابان لفظ آمده اذ اردوا اطالم فلما نذا  
علی به و چون ببینند مردم کسی را که ظلم میکنند پس بگیرند دست او را او شک ان لعیم الله لعقاب نزدیک است که در گذر  
همه ایشان را خدا می تعالی بعذاب و فی آخری له و در روایت دیگر مرابی داؤد و این چنین آمده مامن قوم عمل فیهم  
بالمعاصی نیست هیچ قومی که عمل کرده شود در میان ایشان بگنایان ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون پس  
قدرت داشته باشند آن قوم بر تغییر دادن نسبت تغییر دهند از این معنی است و زبان الا یوشک ان لعیم الله لعقاب

و فی آخری له و در روایتی دیگر مرابی داؤد آمده که مامن قوم عمل فیهم بالمعاصی هم اکثر من سبیه و حال آنکه آن قوم  
از ان کسانی که گنایان را این نیز در معنی قدرت است چه غالب است که آنها که بیشترند قدرت دارند بر کمتر  
و اصل مدار بر قدرت است کمتر یا بیشتر . . . و عن جبریر بن جهم کسر را بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم لقول مامن رجل یكون فی قوم عمل فیهم بالمعاصی نیست هیچ مردی که میباشد در قومی که میکنند آن مرد در ایشان  
گنایان یقدرون علی ان یغیروا علیه قدرت دارند آن قوم بر تغییر دادن و غلبه آوردن بر ان مرد و لا یغیرون و تغییر نمیدهند

الا اصحابهم الله منة لعقاب مگر آنکه برساند الله تعالی آن قوم را از جهت تغییر ندادن ایشان یا از جانب آن مرد جهت عدم  
تغییر یا از پیش خود و عذاب را قبل ان یوتوا آئینش از آنکه بیزند یعنی در دنیا از دنیا معلوم میشود که هر ترک دادن امر معروف و  
منکر عذاب در دنیا هم برسد عذاب آخرت باقی است بخلاف گنایان دیگر که عقاب بر آنها در دنیا لازم نیست رواه

ابوداؤد و ابن ماجه . . . و عن ابی ثعلبة فی قوله تعالی علیک انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهدیتهم مردی است از ابی ثعلبه  
خشنی که صحابی مشهور است و تفسیر این آیت کریمه فقال پس گفت که ما والله لقد سالت عننا رسول الله اگاه باشید  
بخدا سوگند بر ائمه پیشین من پسیده ام ازین آیت پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که آیا ترک کلمه مقتضای این آیت است  
و نهی منکر را فقال پس گفت آنحضرت بل انی و ابالمعروف و ناهوا عن المنکر ترک کنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از

منکر حتی اذراست شما مطاعاناً آنکه چون بینی توای مخاطب صفت بخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن  
کرده میشود و هوای مبعاب و بینی هواد شهوت نفس را که متابعت آن نموده میشود و دنیا موثره به بینی و تیارا که خستیار  
کرده میشود بر آخرت و همچاب کل ذی رای بر آید و بینی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب رای و ذی رای را  
و ذی رای خود را در جمع بعلبان نمودن و معنی نفس خویش بودن و روایت امر الابدانک منه و بینی امری را که چاره و جدایی

نیست نازان امر بینی امری که میل میکند بدان هوای نفس قوا صفات ذمیه که اگر میان مردم در آتی و در ایشان  
۲

بی اختیار بکرم طبع در آن سستی نگذاخت اقل بطیبی و در بعضی عواشی نوشته که معنی آنست که مراد از لا بد سکوت و اعراض  
ست از جهت بجز ذواتی از منی شکره این معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لایک منبهای سخنانیه  
بمعنی لا قدره تک علیه یا مراد آن باشد که به معنی کاری ضروری که احتیاج است ترا بدان و چاره نیست از آن  
اگر امر دینی کنی آن امر ضروری نوست که در فطرت کفک پس برین تقادیر لازم گیر ذات خود را نگاهدار خود را از معاصی  
و معاصی العوام بگنار کارخانه خلق را تو سر من کن با ایشان و گوشه گیر از ایشان فان در آن ایام اصبر زیرا که در  
در پیش شما و آخر زمان روز است که در آن صبر باید کرد و ابتدای این ایام بعد از خلفای راشدین پیدا شده تا امروز  
فانما لعلنا الیه راجعون من صبر فیهن کان کن فیمن علی البحر پس کسیکه صبر ورزد در آن ایام گوید که در دست میگیرد  
و نگاهدار و اگر را للعامل فیهن اجر عظیم رجلا یملون مثل عمل کننده را بشرعیست و احکام دین در آن روز با فردیجا  
مردست که عمل میکند مانند عمل او از آنها که مبتدیانستند بیلیدی نیستند در آن ایام قالوا گفتند صحابه یا رسول الله اجر عظیم  
مران عامل را اجر عظیم و مردست که از ایشان باشند قال فرمود اجر عظیم منکم اجر عظیم مرد از شماست رواه البرزنجی  
و این ماجرا ازین حدیث فضل آخر است لازم آید صحابه درین صفت و ازین خشیت و گویند که فضل جزئی منافی فضل کلی نیست  
و شیخ ابو عمر بن عبدالبر صاحب کتاب استیعاب که از مشاهیر محدثین است درین سنده سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه  
کسی پیدا شود که در مرتبه بعضی از ایشان باشد یا فوق و با حاد و تکیه این معنی از آنها مفهوم میگردد و محبت آورده و مختار جمهور علما  
خلاف آنست و خلاف وی در آن صحابه است که ایمان آوردند و وطن خود فرستند و زیاد و برین صحبت نداشتند نه آن  
اصحاب که صحبت در بیخبرت وی داشته و شب در روز در خدمت بوده و آثار و انوار صحبت انداخته و با وجود آن شرف صحبت  
در تمامه صحابه باقی است و درین فضیلت بحکس را با ایشان مشارکت نه و در قوت القلوب گفته که بیک نظر که بر جمال مصطفی صلی الله  
علیه وسلم انداخته چیزی کشاید و کاری برآید که دیگر از ابار بعیات حاصل نگردد و در علم ۶۰ و سخن ابی سعید اخدری قال  
قام فیما رسول الله استیاد در میان ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطیباً بعد العصر و حال که خطبه خوانده است آنحضرت  
بعد از نماز دیگر فرمود می شایا کیون الی یوم القیمة الا ذکرهین نگذاشت چیزی را از قواعد مهمات دین که واقع میشود تا قیامت هر  
آنکه ذکر کرد و آنرا یا این مبالغه است بگویند اکثر در حکم کل خطبه من خطبه نبی من سید یا در گرفت و نگاه داشتند آنکه کسیکه نگاه داشت  
فراموش کرد و آنرا کسیکه فراموشش فرودست یعنی بسیار بود بعضی با او داشتند و بعضی فراموش کردند و کان فیما قال و بود  
و آنچه گفت آنحضرت در آن خطبه این کلمات ان الذی اعلیة حضرت بیدستی که دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین  
و لذت آید و سزا است که در چشم اهل ظاهر صورت آن زیبا و تر و تازه نماید و بعضی گفته اند که عیب چیزی از مردم را خضر گویند  
بجهت تشبیه سخن او است یعنی سبز با و تر با و در صورت زوال و کم پایدگی و درین جابیان مکر و عذاری دنیا است که مردم را  
بلذات و شهوات کاذبه و حسن و جمال موه خود بفریب و فنا پذیرد و بسبب زودان الله متخلف فکر فیها و بدستی که خدا است

خلیفه گیرند است شمارا در دنیا و درین باشارت است که اموال و اشیای شما از آن بند است و ملک است و شما ملکی  
 و وکلای او تید و تصرف یابگردانند است شمارا خلقای آنکسان که پیش از شما بوده اند در زمین و داده است شمارا  
 آنچه در دست آنها بود و فضا طرکیت قملون پس نظر کنند و بنیند است که چگونه عمل می کنند و چه وجه تصرف میکنند  
 در اموال او چگونه عبرت می گیرید با حال گذشتگان و تصرف می کنید در اموال ایشان الا فاقوا الدنيا و اتقوا الناس  
 اگر با بشید پس برین بکنید مگر و غدر دنیا را و برین بگذرانید و غایت و شہوت ایشان را و ذکر آن لکل عاقل و اولی  
 یوم القیمة بقدر غدرتہ فی الدنیا و ذکر کرد آن حضرت در آن خطبہ این را که مرہم غدر کنندہ را کہ عمد شکنی کند و بہم  
 کہ بستہ است و فانی نماید و اکثر استمال او در خروج و قتل و عمد شکنی با امام عصر و سلطان وقت آید علی است روز قیامت  
 بر اندازہ غدروی در دنیا یعنی چند غدر او بیشتر بزرگتر لوای او بلند تر نمایان تر باشد شناخته شود بدان و آمدہ است کہ روز  
 قیامت ہر داعی بحق و باطل را علمی باشد کہ بدان شناخته شود لا عذر اکبر من عذر امیر العامة نسبت بہ عذر بزرگتر  
 از عذر امیر عامہ بر امام عصر و مراد با امیر عامہ متعلقی است کہ ستولی شدہ بر امور مسلمانان و بلاد ایشان و عام مردم او را  
 امیر ساخته و معاشرت و مطاہرت نموده بی مشاورت خواص و اہل حل و عقد از علما و اعیان عصر غیور لوادہ و محبت  
 آستہ علانیہ میشود لوای او نزد و بر او از برای اہانت و نصیحت وی غر ز بغین مجہد و زای خلا نیدن و است کبر ہمزہ  
 و سکون حملہ حلقہ و بر قال گفت آنحضرت ہمدان خطبہ و لا یمن احد منکم بیتیہ الناس ان یقول بحق اذا علمہ و باید کہ  
 باز ندارد هیچ کی شمارا از بزرگی و ترس مردم از گفتن حق چون بدان حق را یعنی باید کہ در کلمہ الحق گفتن ترس و ملاحظہ کسی  
 اگر خوف ہلاک نبود و اگر آبخانیہ نکند غریب است فی روایت و در روایتی بجای ان یقول بحق اذا علمہ چنین آمدہ ان را می منکر  
 ان یغیر یعنی باید کہ منع نکند احدی را ہیبت مردم چون ببیند نامشروعی را از تفسیر و ادن آن یکی ابو سعید پس بگوسیت  
 ابو سعید حدری کہ راوی حدیث است و قال گفت قدر انما ہنعتنا بیتیہ الناس ان شکم فی تحقیق و یدیم ما منکر را پس  
 بلند داشت ما را ترس مردم از شک کردن در آن و وی رضی اللہ عنہ تا زمان امارت بنی امیہ و علیہ ایشان باقی بود و در آن  
 حرہ کہ بزرگتر بشی بر بدینہ مطرہ لشکر فرستاد و ہتک حرمت آن بلدہ مطرہ کرد و موجود بگفتہای شد یکشدہ وفات و  
 رضی اللہ عنہ در سنہ اربع و سبعین و عمر وی ہشتاد و دو ہزار سال ثم قال پس گفت آنحضرت و خطبہ الا ان بنی آدم خلقوا علی  
 طبقات شتی آگاہ بشید کہ فرزندان آدم پیدا کردہ شدہ اند بر گروہ ہا و جماعتہای مختلفہ و اقسام مراتب متفاسدہ  
 فی الصراح طبق یعنی گروہ مردم و ملخ قنہم من یولد مؤمناً و یحیی مؤمناً و یوت مؤمناً بعضی از مردم کسی است کہ زائید  
 میشود مسلمان و نیز بد مسلمان وی میرد مسلمان و ہم من یولد کافر و یحیی کافر و یوت کافر بعضی از مردم کسی است کہ زائید  
 کافر یعنی در جماعت کافران یا سابقہ کفر و نیز بد کافر وی میرد کافر و ہم من یولد مؤمناً و یحیی مؤمناً و یوت کافر بعضی از ایشان  
 کسی است کہ زائید میشود مسلمان و سیدہ یومون و حی میرد کافر و ہم من یولد کافر و یحیی کافر و یوت مؤمناً و یحیی مؤمناً

کافر و غیره کافر و غیره و مسلمان اقسام با احتمال عقلی دیگر هم هست ولیکن مقصود اصلی اینجا بیان موت بر ایمان و غیر  
 است خانم و قال و گفت ابو سعید و ذکر غضب و یاد کرد آن حضرت اقسام غضب را در زودی و درنگی پس فرمود  
 غنیم من کیون سریع الغضب سریع الغنی پس بعضی از مردم کسی است که می باشد زود غضب و زود بازگشتن از آن  
 یعنی با نیک چیزی زود بخشش می آید اما زود از آن باز میگردد و فاعده ها بالاخری پس یکی ازین دو خصلت که زود در غضب  
 آمدن و زود برگشتن است مقابل است بدیگری اگر چه زود بخشش در آمدن قبیح و مذموم است اما زود برگشتن از آن حسن  
 و محمود است حسن این مکافات قبیح آن میکند این شخص نه ستمی مدح است علی الاطلاق و نه ستمی ذم من بین ستم  
 و ستم من کیون بطی الغضب بطی الغنی و بعضی از ایشان کسی است که در غضب و در بازگشتن از آن ستم یعنی  
 زود بخشش نمی آید و خشم او در می ماند فاعده ها بالاخری اینجا نیز یکی از دو خصلت مقابل است بدیگری اگر چه در بخشش آمدن  
 محمود است اما در برگشتن از آن مذموم این نیز بین ستم و خیار کم من کیون بطی الغضب سریع الغنی و بهترین شما  
 کسانی اند که در غضب آید زود بدیگری دهند و شترار کم من کیون سریع الغضب بطی الغنی و بدتر آن شما کسانی اند  
 که زود بخشش آید و در از آن برگردند قال گفت آنحضرت القوا الغضب فانه حجرة علی قلب ابن آدم بریزد خشم کردن  
 را زیرا که وی آتشی است افروخته بر دل فرزند آدم صحبت اشتعال روح حیوانی و شدت حرارت وی که معدن آن دل  
 و از اینجا سرنیت می کشد بیدن الا ترون الی انتفاخ او و اجه آیامی بنید بسوی آکسیدن و پرباد شدن رگهای گردن  
 وی و حمره عینی و سدرخی چشمان وی که اثر حرارت و انبساط بخارات غلیظه است و آن سبب انتفاخ میگردد  
 فن احس لتی من ذلک فلیضطج و لیتلبه بالارض پس کسیکه در یابد در خود چیزی از غضب پس باید که برپسند  
 بخوابد و باید که بچسبید زمین فی الصراح لبو و بالضم حفر پیدان زمین سابقا و رباب غضب گذشت که چون آید او با  
 بنشیند و چون نشسته باشد بخسید و وجه آن نیز معلوم شد و شک نیست که غضطاع او خلس است در آن قال گفت  
 ابو سعید و ذکر الدین و یاد کرد آنحضرت احوال و اقسام دوام دارد و دوام خواهد رفت حال پس گفت منکم من کیون  
 حسن القضا و بعضی از شما کسی است که باشد نیک او کنند مردین را و اذاکان له الخش فی الطلب و چون باشد  
 دین مراد را بر کسی درستی کند در طلبیدن آن پس این شخص در ادای دین نیک است و در طلب دین بد فاعده ها  
 بالاخری پس یکی ازین دو خصلت مقابل است بدیگری و ستم من کیون همی القضا و بعضی از ایشان کسی است که می باشد  
 بد او کند دین مراد آن کان له اسیل فی الطلب و اگر باشد دین مراد را بر کسی نیک و آسانی می کند و طلب پس  
 در ادای دین بد است و در طلب نیک فاعده ها بالاخری و خیار کم من اذاکان علیه الدین حسن القضا و اذاکان له  
 اجل فی الطلب و بهترین شما کسانی اند که چون باشد بر ایشان دین او کنند باسانی آنرا و چون باشد بر ایشان را  
 بر کسی دین نیک کنند در طلبیدن کس در کم من اذاکان علیه الدین اسار القضا و ان کان له الخش فی الطلب و بدتر

کسانی باشد که چون باشد برایشان دین بگنستند او ای مان را و اگر باشد برایشان را بر کسی دین درستی کند و طلب آن  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه این نصیحت با کرد حتی اذاکانت انس علی روس الخلیل و اطران الخلیل ان  
 تا وقتی که شد آفتاب بر سرهای درختان خردا و گرانهای دیوارها یعنی چشمهای روز شد فقال پس گفت آنحضرت  
 اما ان لم یبق من الدنيا الا اگاه باشد که باقی نماند است از زمان دنیا بنام منی مناسبت بزمانی که گذشته است از ان  
 الا لکما بقی من یومکم هذا فیما مضی منکم و چنانچه باقی مانده است ازین روز شما نسبت با آنچه گذشته است از ان و الله اعلم  
 . . . و عن ابی بصیر فی فتح مکه و سکن خایمجه و فتح مکه و سکن خایمجه و فتح مکه و سکن خایمجه و فتح مکه و سکن خایمجه

عن رجل من اصحاب انسی از مروی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 ان یسلک الناس حتی یعذروا من انفسهم هرگز هلاک نشوند مردم تا آنکه بسیار شود و گناهان و عیب های ایشان از دهها  
 ایشان بگذرد و بگذرد با و سگون عین و کسر ذال مجبه از اعدا رنی الصراح اعدا بسیار با عیب و گناه شدن فی اوقات  
 عذر فلان امی کثرت ذنوبه و عیوبه و حقیقت کل نسبت که اعدا رنی سلب عذر و از آن باشد و چون کسی را گناه و عیب  
 بسیار شد در عقوبت کردن حق تعالی او را وضع و نهی کردن مردم او را از منکرات جای عذر مانند پس وی بجهت  
 کثرت ذنوب و عیوب سلب و از آنکه عذر نمود و نیز اعدا رنی صاحب عذر گشتن آید و این معنی نیز در بخا درست می آید یعنی  
 هلاک نشوند مردم تا از برای دفع نسبت مصیبت بخود از پیش خود تا و بلیهای زایع و عذرهای فاسد پیدا کننده در بعضی روایا  
 بگذرد و افتح یا نیز آمده از عذر بفتح عین معنی مغرور گشتن و سنی این چنین باشد که هلاک نشوند مردم تا آنکه مغرور دارند  
 ملامت گر آن و نهی کنندگان را از ذواتهای خود یعنی ملامت گر آن ایشان مغرور و بر صواب باشند در ملامت  
 کردن بجهت کثرت ذنوب و حاصل معنی بر هر سه کثرت توجیه آن شده که هلاک مردم بر تقدیر ارتکاب ذنوب و منکرات  
 که بدان محل نه جز وضع و نهی از ان شوند فافهم و راه ابو داود . . . و عن عدی بن عدی الکندی بحکایت منسوب  
 بکنده است که نام قبلیه است ازین تابعی گفته ناسک فقیه و پدرا و عدی بن عمیره از صحابه است روایت میکند از  
 پدرش و عم خود و عرس بن عمیره روایت میکند از وی ابوب و عطا خراسانی قال گفت عدی حدیثا موسی لیس حدیث  
 که ما را مولا که بود ما را از سمع جدی بقول که وی شنیدید پر کلان مرا که می گفت سمعت رسول الله شنیدیم پیغمبر  
 خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول میگفت ان الله تعالی لا یغیب العامة بعمل الخاصة خدای تعالی فلان بیکند  
 اکثر قوم را بعمل بعضی از ایشان یعنی اگر بعضی از قوم گناهایی کنند حکم و لا تزیدوا ذرة ذرا خیر و دیگر از اعدا رنی میکنند  
 حتی بر و الا منکر بین ظهر انهم تا آنکه ببینند عامه نامشروعی را میان خود که بعضی کرده و هم قادر و ن علی ان نیکر و و حال  
 ایشان می تواند که انکار کنند و تغییر دهند آنرا فلا نیکر و سپس انکار نه کنند و تغییر ندهند آنرا فاذا فعلوا ذلک فذوب الله  
 العامة و الخاصة پس چون بکنند عامه از این سکوت و در مهنت را اعدا رنی کند خدای تعالی خاصه را و عامه را خاصه

از کتاب مصیبت و عامه را محبت عدم انکار و منع رواه فی شرح مستدرک ۹۰ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کما یقولون لما وقتت بنو اسرئیل فی المعاصی نهتم علی اوجهم شگامی که افتادند بنی اسرئیل و مصیبت با باز داشتند ایشان را و نگذاشتند ایشان را فلم یتوبوا پس باز نیامدند بجا سوگند فی مجالسهم پس شستند و نشستند با ایشان در مجلسهای ایشان و آكلو هم و شاربهم و خوروند با ایشان و نوشیدند با ایشان یعنی در محبت بنیاد کردند و با هم احتلاط نمودند و آكلو هم همزه ممد و ده از باب مفاعله و در بعضی نسخ و کلو هم آمده بود بجای همزه و این سینه لغت است ولیکن تا درست و شیاع آكلو هم است فغرب الله قلوب بعضهم بعضا پس غلط کرد خدای تعالی و هم آفت و لهامی بعضی از ایشان را به بعضی فظنهم علی لسان داود و عیسی بن مریم پس لعنت کرد بنی اسرئیل با بر زبان داود و عیسی بن مریم فلک بما عصوا و کافوا لیتدرون آن لعنت کردن بسبب عصیان کردن و تجاوز کردن ایشان بود از حد و در آخر آیت میفرماید و کافوا الاینها من منکر فقلوا الایة قال گفت ابن مسعود و مجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و کان متکئا و بود تکیه زده یعنی تکیه را گذاشت و نشست از برای اتهام و اظهار جد فقال پس گفت لایعنی نجات نبی یا بعد از عذاب و الذی نفسی بیده بخدا سوگند حتی تا طرد هم اطرا تا چپید ایشان را بر سجده فی و کبیریه و ستهامی ایشان را بختم کنید و دو تا کنید یعنی منع کنید و نهی کنید از معاصی و اطرد حاصل یعنی معنی ساختن و مانع گردانیدن است اطرت القوس یعنی دو تا کردم آنرا و اطرا کبیریه نیز خبر غریب است و حلقه سم است و خرا گویند و هر چه احاطه کند چیزی را رواه الترمذی و ابو داود و فی روایتی در روایت ابی داود این چنین آمده که قال گفت آنحضرت کلا چنین نیست که شما گمان میرید یعنی نجات یافتن از عذاب یا بهر جهت و الله تبارک و تعالی و نهیون من است که بخدا سوگند هر آینه امری کنید بمرء و نهی می کنید از منکر و تاخذن علی یدی الظالم و میگردد هر دو دست ظالم را و تا طرد علی الحق است او بر می خیزد و دو تا می کنید او را بر حق بر چپیدنی و تقصیر نه علی الحق قصر او موقوف و مجبوس میدارید او را بر حق موقوف و دشمنی این کار را می کنید او بضر من الله لقلوب بعضکم علی بعض تا نیز خدای تعالی و لهامی بعضی از شمار بعضی و خلط میکند آنها را بیکدیگر شتم لیلعنکم كما لعنتم سیرم آینه لعنت شمارا چنانکه لعنت کرد بنی اسرئیل را یعنی یکی ازین دو چیز واقع است قطعا یا امر معروف و نهی منکر کردن یا خلط کردن خدای تعالی و لهامی بیکدیگر لعنت کردن آنها را ۱۰ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال رايت لیلة اسری نبی رجلا لا تقرض شفا هم بمقارض من نازف و هو یدم و در شب اسرا بعضی مردان را که بر میخیزد بهامی ایشان بمقراضها از آتش قلت من هو لا رگفتم چه کسانی این جماعه یا جبرئیل قال گفت جبرئیل هو لاء خطبا من خطبا ایشان خطیبانند از امت تو یا مردن الناس باسیر و شیون اغنهم امر میکردند مردم را به نیکی و فراموش میکردند و آتهامی خود را یعنی خود را میبگردند و مردم را امر میکردند و در مثل روایتی شرح است و البیعتی فی شعب الایمان

فمن روايته وروايت بهيقي بخبرين آمده که قال گفت جبرئيل خطبا و من امك الذين يقولون ما لا يفعلون طيبان اند  
 از است تو که می گفتند با مردم چیزی که خود نیک کردند و بغير خود کتاب اسد و اليعلمون و می خوانند کتاب خدا را  
 و عمل نیک کردند آن . . . و عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انزلت المائدة من السماء  
 خبزاً و محافز و فرستاده شد خوان یعنی بر قوم عيسى عليه السلام از آسمان نان و گوشت و امر و ان لا تخونوا اولاد اخوان  
 و امر کرده شد که خيانت نه کنند و ذخيره نکنند نگاه ندارند برای فردا فخوانوا و اخوان پس خيانت کردند و ذخيره  
 و رفوع العذوبه داشتند برای فردا اسخو افروده و خن از پاي مسخ گردانیده شدند و تبديل گردانیده شد صورت ایشان

بصورت بوزنها و خوکها رواه الترمذي . . . الفصل الثالث . . . عن عمر بن الخطاب رض قال قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه نصيب استي في آخر الزمان من سلطانهم شد اند بد رستي شان است که ميرسد  
 است مراد در آخر زمان از ارباب سلطنت و بادشاهان مختها و بلاهاي سخت در دين از مشاهده منكرات و استماع  
 باطل که لا يخونوا الا رجل عرف دين الله نجات نمی يابد از ان بلايا از سلطان که اين بلا از وی ميرسد مگر مردی که خست  
 دين خدا را بکمال و تمام و استقامت گزيرد بران مجاهد عليه بلسانه و يده و قلبه پس کارزار کرد و بر دين بايران بلا زبان  
 و بدست و بدل خود فذلک الذي سبقت له السوابق پس آن مرد است که پيش رسیده است او را سابقها از سعادت  
 در دنيا و آخرت و بشارت بجز او مثبت و توفيق طاعت و عبادت و قول حق سبحانه ان الذين سبقت لهم منا الحسنه  
 بشارت بان است و سابقه بر خصلت فاضله را گویند فلان سابقه است در دين امر یعنی سبقت کرده و پيشی گرفته است  
 بر مردم در دين کار و در جل عرف دين الله صدق بر مردمی ديگر که وی نیز شناخت دين خدا را اما بیک درجه بکست از اول  
 پس تصديق کرد دين در است دانست از اين جها در زبان و دل بکست بقرينه مقابله چون تصديق کار دل  
 است و زبان ترجمان است تفسير از دين و تصديق کرد و در جل عرف دين الله بکست عليه و مردمی ديگر که شناخت دين  
 خدا را في الجمله پس خاموشی گزيرد بران و جهاد نکرد مگر بدل پس از ان بيان حال و صفت اين مرد کرد و فرمود فان  
 رأي من يميل الخيره اجمه عليه پس اگر می بيند اين مرد کسی را که کارهای نیک می کند دوست میدارد او را بنا بران فان  
 رأي من يميل باطل البغض عليه و اگر می بيند کسی را که عمل بغير حق ميکند دشمن میدارد او را بنا بران فذلک يخون على اهل  
 کلمه پس آن مرد نجات ميابد بنا بر پوشيده داشتن وی محبت خير و بغض باطل را همه پس اين هر سه قسم او مردان عارف  
 و شنا سادين اند در مرتبه متفاوت اول سابق و ثانی مقصد و ثالث ظالم چنانکه در کريمه نهم ظالم لنفسه و نهم مقصد و  
 نهم سابق باخيرات آمده ثالث را بهجت زيادت تقصير ظالم خواند و ثانی را ميانه رود اول را سابق و هر سه از برگزیده  
 درگاهند چنانکه در اول آيت فرمود ثم اورثنا الكتاب الذين صلفينا من صبا و ناهينهم ظالم لنفسه الآية . . . و عن عمار بن

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اوحى الله عز وجل الى جبرئيل عليه السلام ان اطلب دينه كذا وكذا باسما

ج

وحی فرستاد و اندک زمانی بر جبرئیل عم که بر زمین دیگر و آن شهر چین و چین را یعنی فلان شهر را که گفتنش چنین و چنین است با اهل آن شهر فقال پس گفت جبرئیل یارب ان فیهم عبدک فلانا لم یصیک طرقة عین پروردگار در میان اهل این شهر فلان بنده است که معصیت نکرده است ترا یک چشم بر سر او ن قال گفت پروردگار اقلبها علیه و علیهم بکره و ان و بر زمین آن بنده را بروی و برایشان همه فان وجه لم یتعرق طماعة قطزیرا که روی آن بنده متغیر نشد از جهت من و دین من عت هرگز و این گناه عظیم است و لهذا تقدیم کرد علیه را بر علیهم و بعد بعین مملکه گشتن رنگ روی از چشم ۳۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان المدثر و جل یسال بالعبد یوم القيمة خذ ای تعالی می پرسد بنده را روز قیامت

فیقول مالک اذ اهریت المنکر فلم تنکره چه شد ترا چون دیدی منکر را پس انکار نکردی آنرا و تغییر ندادی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیلتقی بچشمش پیش آورده میشود و آموخته میشود و در دل انداخته می شود آن بنده را حجت و عذرا و در ترک انکار فیقول پس میگوید بر آن بنده یارب نعت الناس و رجحک ای پروردگار من ترسیم از مردم شر و تعدی ایشان را و تو انتم گفت و تغییر داد بدست و زبان و امید و شتم عفو و مغفرت ترا و ازینجا معلوم میشود که در گذشتن از امر معروف و نهی منکر اگر بجهت غلبه و سطوت مردم نتواند که در جا نیست و امید عفو است در آن روز و البیہقی الاحادیث الثلثة روایت کرده است این سه حدیث را از اول فضل تا اینجا فی شعب الایمان ۳۰ و عن

ابی موسی الأشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفس محمد بیده ان المعروف و المنکر خلقیتان بدرستی که عمل مشروع و نامشروع پیدا کرده میشوند بر صورت آدمیان کتفیان للناس یوم القيمة ایستاده کرده میشوند بر آس آدمیان که کرده اند آنها را روز قیامت فاما المعروف فیشیر اصحابه اما معروف پس بشارت میدهد و خبر خوش رساند اصحاب خود را یعنی عمل کنندگان بوی و بوی عدم خیر و وعده میکند ایشان را به نیکی و اما المنکر فیقول الیکم و اما المنکر پس میگوید ایشان را دور شوید دور شوید از من و ما یتطیعون له الا لزوما و قدرت میدهد از ایشان مگر بوسطن و بوسطن را بوی و مفارقت ازان نمی تواند که در راه احمد و البیہقی فی شعب الایمان ۳۰ کتاب الرقاق

رقاق کبیر راجع رقیق چنانکه صغار و کبار جمع صغیر و کبیر یعنی تنگ ضد غلیظ یعنی سطر و رقائق نیز باین معنی آید جمع رقیقه چنانچه حقائق و دقائق وقت معنی رحمت نیز آید و مراد کلماتی است که شنیدن آن تاثیر در دل کند و وقت آرد

وزیر و در دنیا و غنبت در آخرت باشد ۱۶۰ الفصل الاول ۳۰ عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعمتان منینون فیها اکثر من الناس و نعمت انذ که زبان زده اند در آن دو نعمت بسیاری از مردم که قدر آنها نمی شناسند و نعمت از دست میدهند و در معامله آنها از نفس فریب میخورند چنانکه در معامله بیع و شرا کسی از دست بخورد و متاع را نعمت از دست میدهد و زبان زده میشود و آن دو نعمت که است نصحت و القرائح صحت بدن از امر او و غلو وقت از شوغل و شوشات قدر این دو نعمت را نمی شناسند و کاری نمیکند و فرصت را غنیمت نمی شناسند

آن زمان که بسیار شوقش وقت و مزاجت اغیار گرفتار آید قدر آنها را بداند چنانکه گفته اند که انعمه اذا تقربت  
عرفت رواعها بنجاری ۰۲۰ و عن استور دین شداد صحابی است ساکن مصر و در وقت وفات آنحضرت خود بود

ولیکن سماع دلد و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول و الله ما الدنیا فی الآخرة فرموده بخدا سوگند نیست  
دنیا در جنب آخرت الاصل با کجبل احد کم صبعه فی الیم مگر مانند آنچه می اندازد یکی از شما گشت خود را در دریا فلینظر بهم

یرج پس باید که به بندگی باز میگردد و معنی چست در از آب با وی می آید از دریا چیزی نمی آید جز طوبی یا طسره این مقصد است  
ست دنیا در قوت و حقارت نسبت با آخرت و این نیز تمثیل است از برای تفهیم مردم و الاقنای را با غلبه مناسب

نسبت نبود قطره که از دریا برآمد با وجود قوت و حقارت نسبت به دریا دارد و دنیا با آخرت اینقدر هم ندارد و راه مسلم  
۰۳۰ و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مر عبداً من عباده یسأل عن امره فیکفیه ان یتق الله و یتق الله

یا بی گوش مرده مسک ازین برکندن گوش غالباً مرده افتاده بود و از کنیدن گوشهای او جدا شده و دور فرستاده بود  
و الا بریده شدن گوش یا بی گوش بودن بحیث خلقت چندان دخل در مقصود ندارد و یارب مگر باعتبار قبح نسبت و حقارت

صورت قال گفت آنحضرت از برای اظهار حقارت شیبه او ایلم بحیب ان هذا لمرهم کد امر کی از شما دوست میدارد  
که این بزغالک میست مر او را باشد بدل بکدر هم یعنی کسی از شما هست که این را بیک در هم کجوز و فقالوا پس گفتند صحابه

بأحب ان لنا هذا یعنی دوست نمیداریم ما که باشد ما را این بزغالک چیزی یعنی این را هیچ نمیخریم در هم چه باشد قال گفت  
آنحضرت فوالله لندنیاهون علی الله من هذا علیکم پس بخدا سوگند هر آینه دنیا خوار ترست نزد خدا ای تقاس ازین

بزغالک نزد شما رواه مسلم ۰۳۱ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المؤمن نسیا  
بشایسته زندان است فرستادن را که محنت و شدت می بیند دران باینگ است فضاوی دنیا سکونت دران برود

و همیشه می خواهد که از وی برآید و در فضاوی ملکوت چنان کند و خسته الکافر و بنیز که بهشت است مگر افر که بلذات  
و شهوات در وی مشغول است و میخواهد از وی که برآید و بعضی گویند مراد آنست که دنیا همچو زندان است مرمومن را

بسیب آنچه آمده که ده شده است برای او از ثواب در آخرت و همچو بهشت است مگر افراد جنب آنچه ساخته کرده است  
برای او از عذاب یعنی مومن چربند در دنیا ناز نیست بینهوز کم است و در آخرت بهتر ازین خواهد یافت و کافر هر چند

محنت و شدت بیند در دنیا و آخرت حال او بدتر ازین خواهد بود رواه مسلم ۰۳۰ و عن انس قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم ان الله لا یظلم مؤمناً حشته خدای تعالی کم نمی گرداند مسلمان را نیکی را که لعطی بهانی الدنیا

و داده میشود مسلمان را بسبب آنچه در دین وی در دنیا حشته و بجزای آن داده می شود و بان حشته در آخرت  
و اما الکافر فیظلم حشبات ما عمل بها الله فی الدنیا و اما کافر پس خورانیده میشود بسبب حشبات آنچه عمل کرده است بان حشبات  
برای خدا در دنیا حتی اذا انفضی الی الآخرة تا آنکه چون میرسد کافر بسوی آخرت کمین له حشته بجزی بهانی باشد و را

نیکی که جزا داده شود بان یعنی مومن را چون نیکی کند در آخرت جزا و ثواب آن به تمام دهند و در دنیا نیز مکارهات  
 آن باید از توسعه رزق و طیب عیش و تسراغ خاطر و سلامت از آفات و مکاره و کاف چون نیکی کند بر آس  
 خدا جزای آن همه در دنیا باید و در آخرت آن را جزای نه بیند و ثوابی نیاید از دنیا معلوم میشود که عمل نیکی از سبک پر  
 ضایع نگر و وابسته جزای آن در دنیا یا در آخرت و لیکن چون کار دنیا قرار می نهد و مدار بر ثواب  
 آخرت است و در بعضی اخبار آمده که عمل نیکی کافر را در آخرت نیز در تخفیف عذاب فائده دهد پس مراد از نفع

جزای او در آخرت ثواب بهشت نسیم آن باشد رواه مسلم . . . و عثمان ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم حجت النار بالشهوات پوشیده شده است آتش دوزخ بشهواتها و لذتها و حجت الجنة بالمکاره و  
 پوشیده شده است بهشت بشقیقها و سختیها که چون در موظلت بر طاعات و عبادات و صبر از شهوات و لذات  
 سختی ببینند و شقیقت بکشند بهشت بسند چه چیزی که در پرده بود چون پرده بکشند و او را از میان بردارند آن  
 چیز پیدا آید پس چون بهشت در پرده مکاره است اول مکاره بکشند و در آن در آیند و آنها را بکشند پس از آنها  
 گذشته بهشت بکشند و همچنین شهوات پرده دوزخ است چون شهوات بکشند و آنها را از تکاب بکشند بدوزخ  
 برسند و در شهوات حرام است و الا از تکاب شهوات مباحه موجب در آمدن آتش نباشد و مانع از دخول بهشت  
 نگردد و یارب مگر از مقام قرب و ولایت دور اندازد و از دنیا معلوم گردد که معنی اسم حجاب الله صلیت یعنی علم  
 پرده است میان بنده و خدا چون بعلم برسند و درون در آیند معرفت خدا برسند فافهم متفق علیه این حدیث  
 نزد بخاری و مسلم است الا عند مسلم حجت بدل حجت یعنی نزد مسلم اینچنین آمده که حجت النار بالشهوات و حجت الجنة  
 بالمکاره و معنی حجت گرد کرده شده است و معنی حجت نیز همین است . . . و عثمان قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم تعس عبد الدنيا و عبد الدرهم و عبد الخميصة هلاك باء و بر روی افتاده باد بنده دنیا و بنده درهم  
 و بنده خمیصه نفع خار معجبه و صاده ممله بر وزن سفینه جا بسیار علم دار فی الصراح خمیصه کلیم سیاه چهار سوسه  
 علم یعنی دوست دار مال و جمع کننده آن و بخل و زنده بدان در حقوق و دوست دار جاها سوسه فاخر و گرفتار  
 زینت و زینت بقصد تکبر و تجمل و عجب بهجت آن گفت که مذموم دوستی گرفتاری بتباع دنیا است و اگر در ملک  
 و سوسه باشد و دوستی آن معقید و گرفتار نباشد مذموم شود ان اعطی رضی صفت و نشان عبودیت زرجابه است  
 که اگر داده شود زرجابه خشو گردد و او ان لم یعط سخط و اگر داده نشود و ناخشو گردد و یعنی همیشه طمع وی در مال مردم  
 و حرص وی در جمع آنست اگر بدهند راضی گردد و اگر ندهند ناراضی باشد کذا قال الطیبی و ممکن است که مراد  
 و اون و نادادن حق تعالی در ضا و سخط از وی باشد باز مکرر دعای بپس کند و میفرماید تعس و اس هلاک باء  
 و نگوئند سار باء و ذلیل و خوار باد اینچنین کس و او را شبک و چون خار خلیده شود و در پای او فلا آفتش پس با او زنده

خار از وی نقش خار از پامی بر آوردن انتقاش کند لک یعنی چون شدت و محنت گرفتار آید بچکس مدد و موت  
 او کند و چون خار از پاسے بر آوردن ادنی مرتبہ اعانت و امداد است نفی کرد آن را پس ما فوق آن بطریق  
 اولی منفی و مفعول خواهد بود بد آنکہ ما در عمل این کلام بر دو عا بطریق متابعیت شرح رفتیم والا اگر عمل بر اخبار از بیخ  
 حال این جماعت و شناعت و خبیث و خسارت ایشان در دنیا و آخرت کنند نیز حارست گما لا تخفی و چون بیان  
 قبح حال گرفتاران دنیا و حرص و طمع را خواست کہ در مقابل آن ذکر طالبان دین و تارکان دنیا نیز کند کہ بکس اد  
 در راه خدا عزوجل وزید در دنیا و زینت آن مشغول اند و در چشم اہل دنیا و ظاہر پستان خوار مینمایند پس سرمد و طوبی  
 بعد آخذ بعبان فرسہ فی سبیل اللہ خوش و خنکی با در منبذہ را کہ گرفته است یاد است جلو اسب خود را از بر اسے  
 جدا و در راه خدا اشعث را سہ ژولیدہ موی سر وی مغبرہ قدماہ گرد آلودہ شدہ است پاسبانے ادا ان کان  
 فی احر استہ کان فی احر استہ اگر باشد در پاسبانی لشکر یعنی او را در مقدمہ لشکر گذارند می باشد در پاسبانی کامل و بک  
 بدان کان فی الساقہ کان فی الساقہ و اگر باشد در ساقہ می گذارند او را در ساقہ باشد در ساقہ و ساقہ موخہ حبش  
 مقابل مقدمہ یعنی وی تابع و فرمان بردار مسلمانان است ہر چه بیفرمانند می کند و ہر جا کہ دارند می باشد و تکبر سے  
 و استبدادی ندارد ان استاذن لم یؤذن لہ اگر طلب درآمدن بر مردم کند تا در آید در مجلس ایشان بنشیند ان  
 کردہ نشیو و او را ننگذارند کہ او اندرون در آید و ان شفع لم یشفع و اگر شفاعت کند در حق کسے و در عوار  
 کند گناہ او را قبول کردہ نشو و شفاعت سے از جهت خوار و بقیہ بودن وی در چشم مردم رواہ البخار

... و عن ابی سعید الخدری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان مما اخاف علیکم من بعد  
 بدستی کہ از ان چیز ہا کہ بیشتر سمیشما بعد از رحلت خود از عالم ما یفتخ علیکم من زہرۃ الدنیا و زینتہا چیزی است  
 کہ گشادہ میشود بر شما از تازگی و خوبی دنیا و زینت وی فقال رجل پس گفت مردی یا رسول اللہ و یا  
 انبیر بالشر آتایم آرد خیر شر را یعنی حصول غنیمت و اموال خیر است پس چون وسیلہ و سبب شر و پیر  
 طاعت کرد و فسکت پس سکوت کرد و آنحضرت حتی ظننا انہ نزل علیہ تا آنکہ گمان بردیم کہ وحی فرود آرد  
 بروی قال گفت ابو سعید کہ راوی این حدیث است مسح عنہ الرحمۃ پس مالید آنحضرت از روی مبارک  
 خود عرفی را کہ پیدا میشد نزد نزول وحی و رحمنا بضم را و فتح حارمہ و ضاد و مجہ مد و در اصل عربی است کہ در سب  
 تب آید و قال این السائل و فرمود کہ باست آن مرد سوال کنندہ و گمانہ و گویا کہ آنحضرت استودان  
 سائل را درین سوال فقال پس فرمود انہ لا یاتی الخیر بالشر بدستی کہ شان نیست کہ نمی آرد خیر شر را یعنی رزق  
 اگر چه بسیار باشد از جملہ خیر است و شر عارض نمیشود مگر بعارض شدن نبل و اسراف و تجاوز از حد اعتدال مثل بیجا  
 کہ نمیرویاند مگر آنکہ خیر است در حد ذات خود و ہلاک و ضرر از جهت افراط و اکل است چنانکہ بیان کرد و قبول خود

وان ما یفتی الربیع ما یقتل حیطا و بدستی از نفس ناچومی رو یا در بهار از گیاه چیزی است که میکند دو آب را از روی  
 هلاک و حیط سحابی مملو و لغتین هلاک شدن و آب بسیار چریدن بجهت خوبی چرا و دم کردن شکم و فی الصراح حیط  
 بالتحریک شکم بر آمدن سطور را از خوردن و در بعضی روایات حیط نیز آمده بخار معده یعنی اضطراب و حیط دست و پا  
 زدن سطور در خوردن و روایت اول اصح و اقرب و انشبت است او یلم یا نزدیک میگردد و هلاک یعنی اگر نبرد  
 و هلاک نشود نزدیک میرسد هلاک المام فرود آمدن و نزدیک شدن چنانچه المام نشیب و المام بلوغ الا اکل الحنظل  
 مگر دانه که خوردند خضر است بفتح خا و کسر ضا و گیاه سبز و تر و تازه اما خوردند آن باین صفت که اکلت حتی است  
 خاصر تا با خوردن آن گداز گشت بجهت نفع کردن شکم هر دو تنی گاه او استقبلت عین شمس می آید و روی آورد  
 چشمه آفتاب را یعنی مقابل آفتاب است و این عادت و آیه است که چون از بعضی شکمش نفع کند در آفتاب بایستد  
 و چون گرم شود شکم نرم گردد و آنچه درون شکم است بیرون افتد چنانکه فرمودت و قلت و بابت پس بیرون افتد  
 آنچه در شکم است نرم و رقیق و بول کرد یعنی خلاص شد از انتقال و حیط پس انگنده شتر و گاو و فیل که نرم بر آید شتر عادت  
 فاکلت پس تر باز گشت بچرا گاه پس بخورد یعنی می خورد و بدبضی میکند و بیرون می افتد و باز می خورد و این تمثیل  
 حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز می نماید و بر هلاک مشرف میگردد و از جهت غلبه شهوت  
 و شهوه که مرکوز است در طبیعت آدمی را ولیکن زودانان رجوع میکنند و دائم بمعصیت نمی ایستند و بر وشتا  
 آفتاب هدایت روی آورده توبه و ندامت می آرد و ب تطهیر و تزکیه علاج نفس خود میکند و قسم اول که گفت ما یقتل  
 حیط اشارت است بحال آنکه در معصیت و شهوت اصرار نمود و همدران هلاک گشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار  
 نیافت و بقیاس این دو قسم دیگر نیز معلوم گردد که یکی باشد که اصلا دست بمعصیت نرود و گرفتار شهوت نفس  
 نیگشت و در دنیا زهد نمود و اول ظالم است و ثانی مقصد و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنیایا نود و دیگری  
 آلودگی نسبت یکی دیگر هم آلوده از دنیا برفت نعوذ بالله من ذلک پست اشارت کرد بتفاوت احوال آدمیان  
 در محنت مال و صرف آن و فرمود و ان هذا المال خضره و حلوه و بدستی این مال دنیا سبز و تر و تازه و نرم و رنگین  
 که بدین در چشم زیبا نماید و شیرین و لذیذ و خوش طعم است که گرفتن آن در دل لذت افزاید و رویت خضر جسد  
 بی تانیز آمده بی تا باعتبار لفظ مال و تا باعتبار دنیا لکن اخذ بجهت و وضعه فی حقه فمعرفة هو پس سیکه بگیرد مال را  
 بحق آن و بنده از او حق وی پس نیکو باری دهند است آن مال و من اخذ بغير حقه و سیکه بگیرد او را بغير حق و س  
 کان کالذی یاکل و لا یشبع می باشد بچگونه سیکه بخورد و سیر نیگردد و بکیون شهید اعلیه یوم القیمه می باشد وی یا مال و  
 گواه بر ضروری روز قیامت متفق علیه ۶۰۹ و عن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوالله لا  
 اخی علیکم گفت عمرو بن عوف که صحابی انصاری است حاضر شد بر او ساکن شد برین را گفت با صحاب شکر است





بهر حال بر طلب زیادت فقیر و محتاج است اگر چه مال دار و دیگر که قلن و راضی است بقوت و کفایت و دوستی  
 از حسن و طلب زیادت غنی است اگر چه مال ندارد چنانکه گفته اند تو نگری بدل است نه به مال بزرگی بعقل است نه به مال  
 و بعضی گفته اند که مراد غنی نفس حصول کمالات علمی و عملی است که نفس ناطقه انسانی بی آن مخطوط و تو انگر نبود یعنی بخت و  
 دولت و تو نگری کمال است نه به مال طبیعت تو نگری نه به مال است نزد اهل کمال چنانکه مال طالب گور است بعد از آن اعمال

متفق علیه ۲۰۴ الفصل الثانی + عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من یاخذ  
 هولاء الکلمات کمیت که پیاموزد و یاد گیرد از من این کلمات را که بعد ازین میگویی میمیل بین او عیلم من عمل بین و بعد از  
 یاد گرفتن بکار بندد آن را یا پیاموزد کسی را که بکار بندد آن را ازینجا معلوم میگردد که علم در حد ذات فاضل و شریف  
 است اگر عمل کرد و بدان نمود او را و اگر نه به تعلیم دیگران و هدایت ایشان نیز ثوابی باید و نیز معلوم میگردد که امر او  
 از عالم غیر عامل درست است چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید که کمیت که یاد گیرد از من

این کلمات را و در یاد گرفتن ترغیب نمود ابو هریره میگوید قلت انا کفتم لمن یاد بگیرم یا رسول الله فاخذ بید  
 فعد حسا پس گرفت آنحضرت دست مرا پس شمار کرد پنج چیز را چنانکه عادت است که دست خود را یاد است کسی را  
 که بوی نصیحت میکنند بگیرند و بشمارند فقال پس گفت آنحضرت در بیان این کلمات اتق المحارم اول کلمات است  
 که پرهیز کن محارم را یعنی چیزها را که حرام ساخته است شارع مکن اعدا الناس اگر پرهیز کنی محارم را باشی تو عبادت کننده  
 ترین مردم اشارت است بآنکه اصل و عمده در عبادت اتقا و اجتناب از محرمات است اگر چه جزو دیگر که است شامل  
 واجبات است نیز دار پس هر که اهتمام وی با اجتناب از محرمات و مکر و باات بیشتر است اگر چه استقصا و مبالغه در اجتناب

نوافل و غیرات ندارد عابد تر و متقی تر است از آنکس که بر عکس این خیال رود چنانکه در حدیث جابر بیاید و ارض بما قسم الله  
 لک دوم این است که راضی و خرسند باشی با آنچه قسمت نموده است الله تعالی بر ترا مکن اغنی الناس اگر راضی شوی  
 بقسمت حق باشی تو نگر ترين مردم چون بنده راضی شد نصیب خود و طمع و استیلاج بزیادتی نماید بی نیاز شد معنی تو نگر است

همین است و احسن الی جبارک مکن مؤمنا سوم آنست که نیکی کن به مسایه خود باشی مؤمن کامل و احب الناس ما تحب  
 لفسنک مکن مسلما چهارم آنست که دوست دار مردم را از آنچه دوست داری نفس خود را از خیر دنیا و آخرت باشی  
 مسلمان کامل گزارنده حق مسلمانی و لا اکثر الضحک پنجم بسیار مکن خنده را فان کثرة الضحک تثبت القلب زیرا که بسیار  
 خنده می میراند دل را و سخت میگرداند او را و غفلت می آرد از یاد خدا زندگی دل بند کرد است و دریافت طریق تقرب  
 بوی سبحانه و مرگ وی بغفلت و نادانی و ضحک بفتح ضا و کسر حاء کبیر ضا و سکون حایزه آمده و اذل فصیح تر است تا اگر چه

ثانی مشهور تر است رواه احمد و الترمذی و قال نه احدث غریب ۲۰۶ و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 ان الله یقول یا ابن آدم تفرغ لعبادتی خذ ای تمالی میگوید بزبان شیخ و وحی فرستادن به پیغمبر خود ای آدمی او فارغ شو

و خالی شو. از مهات و شاغل دنیا برای عبادت من املا صدقک یعنی پرکنم سینه ترا بنادوبی نیازی از خلق و اسد فقرک  
 و بد بندم راه فقر و احتیاج و نیاز سندی ترا بخلق و ان لا تفعل و اگر کنی و فارغ نشوی برای عبادت من گرفتار مهات و شاغل  
 دنیا و نفس باشی ملائک یک شغل اولم اسد فقرک پس یکم دست ترا بشغلهای گوناگون و بر نه بندم و دور بختم فقر و احتیاج  
 ترا یعنی در گرفتاری بشاغل و مهات دنیا فقر و احتیاج نمیرود و پریشانی و سرگردانی بحال خودت میماند و در فارغ شدن  
 برای عبادت هم آسایش است و هم غنا و راه احد و ابن ماجه ۲۵۰ و عن جابر قال ذکر رجل عند رسول الله ذکر کرده  
 مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعباده و اجتهاد و عبادت بسیار کردن و کوشش مشقت بسیار در آن نمودن  
 ذکر آخر برده و ذکر کرده شد مردی دیگر بوسع و تقوی و پرهیزگاری فقال انبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تعدل بفتح تاء  
 فوقایه کسر و ال بالرفع یعنی الورع برابرسته کثرت عبادت و اجتهاد و ربانی در ع بوسع و تقوی اگر چه آن قدر عبادت و اجتهاد  
 نبود و لا تعدل بضم یاء تحتانیه و فتح دال نیز روایت کرده اند یعنی برابر کرده نشود عبادت و اجتهاد بوسع و راه الترمذی  
 ۲۰۰ و عن عمرو بن سمون الاودی بفتح همزه و سکون و او و بدل جمله منسوب است با و بر صعب دریافت جاهلیت را  
 و اسلام آورد و حیات آنحضرت و زید آنحضرت را ابن عبد البر در اصحابه شمرده اما وی معدوم است در کبار تابعین از کوفه نیز  
 کثیر الحج و العبادت و گویند که وی رجم کرد و بوزنها در جاهلیت روایت میکند که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 لرجل و هو یویطه گفت آنحضرت مردی را در آن حال که آنحضرت پذیرد و آن مرد را غنم خمس قبل غنمیت شمارنج خیر را  
 پیش از پنج خیر غنمیت در اصل مالی که از بگ کاوان بست افتد یعنی یا فتن مقصود بی مشقت نیز آید و اعتنا غنمیت  
 شمردن شبا بک قبل هر یک غنمیت شمار جوانی را پیش از پیری و هر هم بفتح با و را پیری سخت و کبر را پیر و صحتک قبل تنگ  
 و غنمیت شمار تندستی را پیش از بیماری که تندستی نعمتی غنمیت است بعد از ایمان و تقوی بفتح سین و قاف بضم و سکون  
 نیز آید و غناک قبل فقرک و غنمیت شمار تو نگرسی را پیش از فقر و غناک قبل تنگک و غنمیت شمار فراغ وقت را از شواغل  
 و مشغولات پیش از مشغول شدن و استلا گشتن بدان و حیا بک قبل موتک و غنمیت شمار زندگانی را پیش از موت  
 پیری و بیماری و فقر و شغل و موت آمدنی و رسیدنی انداز سیده اند وقت را غنمیت دان رواه الترمذی مرسله ۱۰۰ و عن  
 ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ما یستظر احدکم الا عنی مطغیا انتظار نمیرد و نخواهد کی از شما که تو نگریرا که طاعت  
 و عاصی گرداننده و از حد امر و نهی بیرون اندازنده است او فقر انسیا یا انتظار نمی برد و فقری را که فراموش گردانیده است  
 طاعت حق را بگرفتاری و گرسنگی و برهنگی و تر و کفایت و طلب قوت او مضامقدا یا بیماری را که تباها گردانیده است بزرگ  
 از جهت سختی آن یا دین را بجهت کسل که عارض میگردد و سبب آن او هر ما غنمیا یا پیری سخت را که حرف و بی عقل گرداننده است  
 مرد را و انما و معنی حکم بکذب نیز آمده و وقوع در کذب لازم از خرافت است فی الصراح فند بضم تین دروغ و است راست  
 از پیری انفا و هر دو معنی کفین و خزن شدن او مویا بجزایا مرگ را که زود و ناگهانی آینده و هلاک کننده است که نصحت توبه

قدرت بران نمائندنی الصراح اجهاز خسته را کشتن جزا سپخت دوند و اوله جمال یا انتظار نمی برود و جمال را که در آخر  
 زمان باید و از راه برود و فتنه گردد و فالد جمال شرعاً غائب می نظر پس و جمال بدغایی است که انتظار برده میشود و او را و جانم گرد  
 در آخر زمان او الساعه یا انتظار نمی برود و قیامت را او الساعه اوهی و امر و قیامت سخت ترین حوادث و تلخ ترین قاصد  
 است حاصل معنی حدیث آنکه میفرماید که آدمی که فرصت و فراغ را غنیمت نمی شمرد گویا این آفات را و مکروهات را از نظر  
 میبرد یعنی در حالت فقر که آسایش و سلامت حال را غنیمت میداند و بر فقر نمیکنند مگر غنا میخواهد که طغیان آرد و از راه برود  
 همچنین در حالت غنا که شکر نمیگوید نعمت خدا را نمی شناسد و عبادت حق نمیکند مگر فقر میخواهد که از همه عبادات و غیرت و استغفار  
 آرد و همچنین است معنی قراین رواه الترمذی و انسانی ۶۶۰ و عمنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الا ان الله  
 ملعون ملعون ما فیها الا که بشید برستی که دنیا را رانده شده است از دگرگاه رحمت رانده شده است هر چیزی که در دنیا است  
 الا ذکر الله و ما والا و ذکر خدا و چیزی که دوست میدارد و وی تعالی آن چیز را از طاعات و قربات یا چیزی که قریب و شایسته  
 آن چیز ذکر را از ذکر انبیا و اولیا و صلی و اعمال صامحه یا چیزی که تابع است ذکر را از لوازم و مقتضیات اوست از اتباع او  
 و نواهی الهی عز اسمه و الا که بر وجه اول از ولی است بمعنی محبت و بر وجه ثانی از ولی بمعنی قرب و بر وجه ثالث از موالات  
 جمعیت و این بر تقدیری است که مراد از ذکر اسم الهی باشد عز اسمه چنانکه متعارف است اما اگر مراد بدان هر عمل خیر بود  
 نسبت تقرب و تعب کنند پس طاعات و عبادات باین معنی همه داخل ذکر باشند و مراد با اله اسباب و آلات باید است  
 که متولی امر ذکر و معین برانند از کفایت معیشت و ضروریات دیگر و ذکر قول وی که فرمود و عالم او مشتمل از باب تخصیص بعد از  
 تعبیر باشد و دیگر آنکه قول وی الا ذکر الله و عالم او مشتمل نصب و رفع هر دو روایت است اگر چه بر وفق قاعده منصف ظاهر  
 و وجه آنرا شرح بیان کرده ایم در تقدیر نصب با و ذکر نیز روایت است رواه الترمذی و ابن ماجه ۶۰۰ و عمن  
 بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة اگر میبود دنیا که برابر می  
 نزد خدا بازوی پشه را یعنی اگر دنیا را از خدای تعالی برابر بازوی پشه قدر بودی ماسقنی کاوا منها شریقی نوتشانی  
 هیچ کافری را از دنیا یک آب خوردنی و در نسخ صحیح شریقه ما نیز آمده رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۸۰۰ و عمن  
 بن سعد و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا اتخذوا الضیقة فتر عبوانی الدنيا لکیر یضیعت را تا سبب غیبت در  
 دنیا نگیرد و وضعیت نفع ضا و سکون با صناعت و تجارت و بعضی تفسیر کرده اند آنرا به سبب این مزرعه و قریه زیرا که  
 در آنجا آن حص بر طلب زیادت پیدا شود رواه الترمذی و الطیغنی فی شعب الایمان و این در حق کسی است که  
 تمسک بسباب او را مانع از شمول و سبب آید و از او می حقوق باز دارد و اگر نه این چنین بود نهی نبود و این هر دو معنی را  
 که عینه رجال لا تمسکهم تجارة و لا بیع عن فقر الله متمم است مروانی که باز نمیدارد ایشان از تجارت و بیع از ذکر خدا یعنی بیع  
 و تجارتی ندارد تماماً آید با وجود آن از ذکر باز نمیدارد و این معنی باخیر را قول وی سبحان تعالی ما قام للصلاة

والتجارة

دائماً الزکوة مناسب ترمی اندک بیت گرت مال و جاه است و ذریع و تجارت و چودل ماخذ است فارغ نشینی قائم  
 ۹۰. و عن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من احب دنیاہ اضر باخوۃ کسیکه دوست میدارد  
 دنیاى خود را از زبان میرساند آخرت خود را و من احب آخرتہ اضر بدنيا کسیکه دوست میدارد آخرت خود را از زبان  
 میرساند دنیاى خود را اگر کسی دنیا را دوست دارد بسیار کند ذکر او دشمنک و متوغل گردد در تحصیل اولس از برای  
 اشتغال بکار آخرت کی متفرغ گردد و همچنین عکس فاکثر و اما یقین علی ما یقین پس چون دوستی دنیا و آخرت بیکدیگر جمع نیگردد  
 برگزید و اختیار کنید چیزی را که باقی است یعنی آخرت بر چیزی که فانی است که آن دنیا است رواه احمد و المعینی سے  
 شعب الایمان ۱۰۰. و عن ابی ہریرۃ عن ابی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لعن عبد الدینار و لعن عبد الدیموم لعنت  
 کرده شده است یا لعنت کرده شده بادبندہ دنیا و بندہ در ہم منی هر که گرفتار محبت اینهاست و بسبب آن از بندگی  
 خدا و در افتاده و لعن را ندن و دور کردن از نیکی و رحمت است رواه الترمذی ۱۱۰. و عن کعب بن مالک عن ابی  
 یخنین است در نسخ مشکوٰۃ و صواب است که عن ابیہ تا شد زیرا که پدر کعب که مالک است بشرط اسلام مشرف  
 نشده است و در جامع ترمذی یخنین آمده عن ابن کعب بن مالک عن ابیہ در بعض نسخ مشکوٰۃ نیز یخنین واقع شده  
 پس این حدیث از کعب بن مالک باشد و کعب بن مالک صحابی مشهور است یکی از ان سه تن که خلف کردند از خز و نه  
 تبوک و مراد از پسران اند عبد اللہ و عبد الرحمن که روایت میکنند از وی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 ماؤنبان جائعان ارسلانی غم بافسد لهما یستند و گرگ گرسنه که فرستاده اند در گو سپندان تباہ کننده تر گو سپندان را  
 من حرص المرء علی المال و اشکف لدنیہ از آز مرد و مال و جاه تباہ گرداننده مردین او را رواه الترمذی و الدارمی  
 ۱۲۰. و عن خباب بنخبع فارجه تشدید بود و حدیثی صحابی است جلیف بنی زهر و اسلام آورد پیش از دخول آنحضرت  
 و ازار قم را غدا بگردد شده از جهت اسلام و صبر کرد و حاضر شد بدر او شاهی که بعد از است مردن و کوفه و نسا از  
 گذارد و بهی علی بن ابیطالب رض عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ما انفق مؤمن من نفقته الا اجر فیها گفت  
 آنحضرت خرج نکرد هیچ مسلمانی از هیچ خرجی در مصارف میشت خود مگر آنکه اجر ثواب داده شود در ان الانفقته فی  
 هذا التراب مگر خرج او درین خاک یعنی بنا کردن خانه که در وی اجری و ثوابی نبود و این در غیر صورت ضرورت و احتیاج و بنا  
 بقاع خیر خواهد بود و الا بنا می خانه او از ضروریات است اگر بر قدر ما محتاج باشد همچنین بنای بقاع از مساجد و ریاط و  
 مانند آن که بنا بر آن مستحسن و مستحب است رواه الترمذی و ابن ماجه ۱۳۰. و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 وآلہ وسلم انفقہ کلما فی سبیل اللہ الا البنا خرج کردن همه در راه خداست یعنی ثوابی دارد اگر بنیت تقرب کند  
 مگر خرج کردن در بنا عمارات فلا خیر فیہ من شئت نیکی و ثواب در وی رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب  
 ۱۴۰. و عن ابی ہریرۃ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خرج یوما و عن معہ و ہم از انس است که آنحضرت بیرون آمد

روزی در جامعه اصحاب با وی بودیم فرمای قبه مشرف پس دید آنحضرت قبه بلند که یکی از انصار بنا کرده بود و قبه بضم خانیه  
در درگاه گویند و فی الصراح قبه بنا کرده و بر خیمه نیز اطلاق یابد فقال پس گفت آنحضرت بطریق انکار و تحقیر ما بزه

چه چیز است این قبه یعنی او را که بنا کرده است قالوا بزه نفلان رجل من الانصار گفتند صحابه این قبه نفلان پس  
است که مردی از انصار است فسکت و عملها فی نفسه پس خاموش ماند آنحضرت و چیزی نگفت ولیکن برداشت و پوشید

این حکایت را بطریق کراهت و غضب در باطن خود حتی لما جاز صاحبها تا آنکه چون آمد صاحب قبه سلم علیه فی الناس  
پس سلام گفت بر آنحضرت در مردم فاعرض عنه پس روی گردانید آنحضرت از وی صنع ذلک مرا کرد آنحضرت این نفل

را چند بار یعنی آن مرد سلام میکرد و آنحضرت روی می گردانید از وی و جواب سلام وی نمیداد حتی عرض الرجل اصحاب  
فیه و الاعراض عنه تا آنکه شناخت آن مرد خشم را در آنحضرت و روی مبارک گردانیدن از وی و فسلکی ذلک الی اصحاب پس

فحکایت کرد و آن مرد از نزد اصحاب آنحضرت که مختص بودند بمصاحبت و محالست وی و قال و اسدانی لا انکر رسول الله  
و گفت آن مرد خند آسگند من ناآشنای منیم خود پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی از خشم و کراهت می منیم از حضرت و

که هرگز نپذیرد بودم سبب چیست و چه قصه است قالوا خرج فرمای قبتک گفتند قصه آن است که بیرون آمد آنحضرت و دید قبه ترا  
و کرده پذیرد آنرا فرج الرجل الی قبه پس گریخت آن مرد بسوی قبه خود و نهد ما حتی سوا یا بالارض پس ویران کرد قبه را

تا آنکه بر بار ساخت آنرا از بین فرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم فلم یزالس بیرون آمد آنحضرت رود  
پس فرید آن قبه قال گفت ما فعلت القبه چه شد آن قبه قالوا شکلی ایضا صاحبها اعراضک عنه گفتند صاحبها شکایت کرد بسوی

ما صاحب قبه روی گردانیدن ترا از وی و پسید که سبب آن چیست فاجبرناه پس خبر دادیم او را بحقیقت حال نهد ما  
پس ویران کرد وی آن قبه را فقال پس گفت آنحضرت در سبب کرده پذیرد آن عمارت و خشم گرفتن بران اما ان کل

بنار و بال علی صاحبها آگاه باشید هر بنا سبب عذاب است و آخرت بهما عیش الا ما لا یعنی الا ما لا بد منه مگر چیزی که نیست  
چاره ازان و ضروری است رواه ابو داؤد ۱۰۱۰ و عن ابی ہاشم بن عقیبه بضم عین و سکون ثنا و موجوده فرشی بنی

اختلاف کرده اند و نام وی بعضی شیب گفته و بعضی مشیم حال معاویه بن ابی سفیان برادر منبت عقبه اسلام آورده و  
فتح و وفات یافت در خلافت عثمان فاضل و صالح بود و آیت کرد از وی ابو هریره و غیر وی قال محمد الی رسول الله

گفت عهد کرد بسوی من یعنی وصیت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال انما یکفیک من جمع للسال خادم کم کلب  
فی سبیل الله فرمود بچند هفت ترا از جمع کردن مال یک خدمتگار و یک مرکب در راه خدا که بران سوار شوی و جهاد کنی یعنی

اگر چیزی نگاه داری این دو چیز است زیاد بران اختیار کن یا صرف کن نگاه مدار روی احمد و الترمذی و الفسائی و ابن ماجه  
و فی بعض نسخ المصباح عن ابی ہاشم بن عقیبه واقع شده بالذال بدل التاء بر وزن عقبه و هو تصحیف این تصحیف عقبه است

و خطا و تغیر است در صورت خطی او که تا احوال ساخته و از بعضی روایه واقع شده ۱۰۶۰ و عن عثمان رضی الله عنه  
و